

جنگ و صلح در ایران دوره قاجار

● جواد مرشدلو
دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه تهران



■ **War and Peace in Qajar Persia: Implications Past and Present**

■ **Edited by: Roxana Farmanfarmanian**

■ **Routledge; London & New York: 2008, PP. xi +234.**

سلسله قاجار (۱۷۹۷/۱۲۱۰-۱۹۲۵/۱۳۴۴) به عنوان دومین سلسله‌ی پادشاهی پایدار در ایران بعد از اسلام، از این بخت برخوردار بود که به رغم چالش‌های بعضاً بی‌سابقه در عرصه‌های مختلف سیاسی، نظامی، اقتصادی، اجتماعی و بین‌المللی اقتدار نسبی خود را نزدیک به یک و نیم سده حفظ کند. تأسیس این سلسله نیز نظیر بسیاری از موارد پیشین، تابعی از ساز و کارهای سنتی و بیش از هر چیز مبتنی بر توان و کارکشتگی بنیان‌گزاران آن در رهبری نیروهای پراکنده‌ی ایلی و بهره‌گیری از این نیروها در جهت قدرت‌یابی خود بود. با این وجود، تثبیت حاکمیت قاجار و گسترش آن در پهنه‌های قلمرو پیشین صفویان با موانع جدی روبه‌رو بود. در واقع، پیش‌شرط تثبیت نسبی اقتدار حکومت قاجارها، پرداخت بهای گزافی چون چشم‌پوشی از بخش‌های قابل توجهی از گستره‌ی سرزمینی ایران که در مناطق شمال غربی، شمال شرقی و شرق و تمکین در برابر قدرت‌های نوظهور خارجی بود. امری که در نهایت به تعیین و تدقیق مرزهای ایران جدید انجامید. از این رو، جنگ به عنوان یکی از شاخصه‌های حکومت سنتی در ایران، دست‌کم دوره‌ی حکومت سه پادشاه نخست این سلسله و سال‌های آغازین حکومت ناصرالدین شاه را تحت تأثیر قرار داده بود. خراسان، قفقاز و بخشی از پهنه‌ی غربی ایران، مناطقی بود که جدال بر سر حفظ و بسط اقتدار بر آن‌ها پادشاهان قاجاری را مدت‌ها به خود مشغول کرده بود. درست در همان زمان که فتحعلی شاه به تازگی از کار **نادر میرزای افشار** فارغ شده بود و خوانین گردن‌فراز خراسانی را موقتاً سر جای خود نشانده بود و در حالی که هنوز خستگی این جدال فرونشسته بود، اخبار دست‌اندازی دوباره‌ی روس‌ها بر خان‌نشین‌های قفقاز به گوش رسید. این سرآغاز رویارویی فرساینده‌ی ده‌ساله‌ای بود که نهایتاً با تحمیل مصالحه‌ای که پس از بی‌نتیجه ماندن اعتراض‌های **عباس میرزا و میرزا بزرگ**، رنگ عهدنامه گرفت، پایان یافت. براساس مواد این عهدنامه قاجارها ناگزیر شدند از بخش قابل توجهی از قلمرو پیشین حکومت ایران در قفقاز چشم‌پوشند. نگاهی به اسناد مرتبط با این دوره حاکی از آن است که از همان نخستین سال‌های درگیری با روس‌ها، تماس میان دو طرف در راستای رسیدن به نقطه‌ای مشترک و پایان بخشیدن به این رویارویی فرساینده به ویژه از طرف **عباس میرزا** و وزیر با تدبیر او یعنی **میرزا بزرگ** در جریان بود. این تکاپوها پس از پایان مبهم دوره‌ی نخست جنگ‌ها و در فاصله‌ی دو دوره جنگ نیز دنبال شد. اما راهبردی



محمدشاه قاجار

درازمدت روس‌ها برای دست‌اندازی بر کل قفقاز و در صورت امکان ایالات شمالی ایران، مهم‌ترین مانع بر سر به نتیجه رسیدن این کوشش‌ها بود. بی‌نتیجه ماندن اقدامات یادشده در کنار عوامل دیگری چون تمایل شماری از خانات قفقاز به اخراج نیروهای روسی، تظلم‌جویی شیعیان قفقازی و ورود عامل مذهبی، زمینه‌ساز آغاز دوباره‌ی جنگ بود که البته این بار کوتاه‌تر و نتیجه‌ی آن برای ایران فاجعه‌بارتر بود. قاجارها بعداً کوشیدند این ناکامی‌ها را در خراسان تاندازه‌های جبران کنند. اما در آن جا نیز خود را با انگلستان و سیاست «کشور حائل» آن قدرت استعماری رویارو یافتند. مسأله‌ی خراسان و هرات تا دهه‌ها بعد و تا سال ۱۳۷۵/۱۸۵۷ که بر مبنای عهدنامه پاریس ناصرالدین شاه و جانشینان وی رسماً از هرات و مداخله در امور «افغانستان» چشم پوشیدند، کمابیش این حکومت را به خود مشغول داشت. سه سال پس از این رخداد، واپسین اقدام نظامی حکومت قاجار در راستای تثبیت حاکمیت خود بر سرحدات شمال شرقی، به شکست سنگین و رسوای حمزه میرزا از چپوگران ترکمن انجامید. رخدادی که به‌نوبه‌ی خود دوست محمد خان بارکزیایی و جانشین وی شیرعلی خان را برای دست‌اندازی بر هرات و انضمام نهایی آن به قلمرو خود، مشوق آمد. بدین ترتیب، نگاهی به روند رویارویی نظامی قاجارها در مناطق سرحد و متنازع فیه، حاکی از عقب‌نشینی پیوسته و گریزناپذیر آنان در برابر متجاوزان و کنار نهادن تدریجی رؤیای سلطنت بر سرتاسر قلمرو شاهنشاهی صفویان بود. قطعاً عامل اصلی این ناکامی‌ها ضعف حاد نیروی نظامی زمینی و محرومیت از نیروی دریایی بود. در چنین زمینه‌ی نامساعدی، مرزهای سرزمینی ایران در حال شکل گرفتن بود و در این میان حکومت قاجار توانسته بود با اتخاذ تدابیری احتیاط‌آمیز، همچنان اقتدار نسبی خود را بر این سرزمین حفظ کند. کتاب «جنگ و صلح در ایران دوره‌ی قاجار» به ویرایش رکسانا فرمانفرمایان، جوانب مختلف تجربه‌ی حکومت قاجار در دو زمینه جنگ و صلح را به بررسی گذاشته است. این کتاب دربرگیرنده‌ی نه مقاله از پژوهشگران متخصص در این حوزه است که در دو بخش با عنوان «جنگ» (شامل چهار مقاله) و «صلح» (شامل پنج مقاله) سامان داده شده است. آن گونه که از مقدمه‌ی کتاب به قلم فرمانفرمایان برمی‌آید، این مجموعه برآن است تا پرتوهای نوینی را بر تاریخ این دوره بیافکند. وی معتقد است در مقایسه با بررسی‌های تحلیلی پرمایه‌ای که عثمانی‌ها، روس‌ها، انگلیسی‌ها و فرانسوی‌ها در مورد تحولات منطقه در قرن نوزدهم و جایگاه این کشورها در عرصه‌ی این تحولات به دست داده‌اند، جای یک برآورد تحلیلی و پرمایه از کیفیت حضور قاجارها در این عرصه همچنان خالی است. وی این نکته را که هنوز گزارش دقیقی از موقعیت خود دولت قاجار در رویارویی با مسائل برآمده از رقابت فراگیر دولت‌ها در قرن نوزدهم که اینک از آن با عنوان «بازی بزرگ» یاد می‌شود، به دست داده نشده، مایه‌ی شگفتی می‌داند (p. ۱). بر این اساس، فرمانفرمایان دوره‌ی قاجار را همچنان زمینه‌ای پر از موضوع و در عین حال کم‌دردسر برای پژوهشگران علاقه‌مند می‌داند که شناخت دقیق‌تر آن می‌تواند به درک بهتر تحولات دوران کنونی نیز یاری رساند (p. ۲). سرآغاز مباحث کتاب به گفتار گزیده‌ای از پیتر اوری، استاد ایران‌شناس کالج کریس کریستی در لندن اختصاص یافته است. اوری در این یادداشت نگاه گذرایی به روند ظهور و

سقوط سلسله‌های حکومتی در ایران از صفویه به بعد دارد. او بر آن است که «تاریخ ایران را می‌توان توالی‌ای از تکاپوهای یک قدرت منفرد مسلط برای غلبه بر پراکندگی قدرت در این سرزمین و تحقق دوباره‌ی رؤیای امپراتوری دانست». واقعیتی که به باور اوری حتی در جریان روی کار آمدن سلسله پهلوی نیز دیده می‌شود و مقاله‌ی خانم لمپتن در بررسی‌اش از تاریخ «قاجار» در دانشنامه‌ی اسلامی نیز تأییدی بر این ادعاست. اوری در ادامه اشاره‌ای هم دارد به نقش کارشناسان و نقشه‌کشان روسی و بریتانیایی در ترسیم نهایی مرزهای ایران در اواخر قرن نوزدهم که جلب توجه می‌کند. نخستین مقاله از این مجموعه با عنوان «در چنگال سولا» و کاروبدیس؛ تدبیر سیاسی در شرایط تنگنا و فشار در دوره‌ی اول قاجار» به قلم منوچهر اسکندری قاجار، بیشتر یک بررسی نظری است. وی برآن است تا امکان کاربست نظریه‌های مرتبط با حوزه‌ی علوم اجتماعی و اقتصادی را برای طرح یک چهارچوب نظری کارا که بر مبنای آن بتوان عقلانیت (rationale) مستتر در روند تصمیم‌سازی و تدبیر سیاسی دستگاه حاکمیت قاجار را تبیین کرد، به بحث گذارد. عنوان استعاری برگزیده برای این مقاله که برداشتی است از یک اسطوره‌ی یونانی، تا اندازه‌ای نمایانگر جان کلام نویسنده است. وی با تشبیه روسیه و بریتانیا به این هیولاهای اسطوره‌ای، دولت قاجار را اودیسه‌ای می‌داند که اگرچه در چنگال این قدرت‌های هیولایی گرفتار آمده، نهایتاً با پرداخت هزینه‌ای گزاف از این معرکه جان به در برده است (p. ۲۱). اسکندری در این گفتار رویکردی منتقدانه را به دیدگاه‌های رایجی که به چگونگی رویارویی قاجارها با مسأله‌ی خارجی و پیامدهای آن پرداخته‌اند،

طرح می‌کند. به باور وی، پژوهشگران در این زمینه همواره رفتار و کنش رقبا خارجی قاجارها یعنی روسیه و بریتانیا را برآیند منطق فراگیر و غیرشخصی قدرت که از آن به تعبیر مختلفی از جمله «رقابت بزرگ قدرت»، «منطق سیاسی قدرت» و «بازی بزرگ» یاد می‌کنند، دانسته‌اند؛ این درحالی است که تبیین آن‌ها از رفتار و عملکرد حکومت قاجار تنگ‌نظرانه و مبتنی بر محوریت دادن به عامل نفع شخصی بوده است (P.21). «به عبارت دیگر و با وام گرفتن از زبان سیاست و اقتصاد باید گفت، این‌گونه جا افتاده است که مبنای رفتار بازیگران بین‌المللی در این رقابت «عقلانیتی بیشینه‌جو» و در مقابل، مبنای عملکرد حریفان قاجاری که از چنین استعدادی بهره‌ی چندانی نداشتند، غریزه، بی‌منطقی و جلوه‌ی کوتاه‌نظرانه‌ی از منفعت شخصی بوده است.» (همان جا). وی آن‌گاه با تأکید بر لزوم تجدیدنظر در این نگرش مسلط، معتقد است اتکای صرف به متون تاریخ‌نگاری نمی‌تواند ما را به درک انگیزه‌های عقلانی کنشگران سیاسی رهنمون شود و در این راه ناگزیر از تدوین یک چهارچوب نظری به یاری نظریه‌های علوم اجتماعی و اقتصاد هستیم (P.22). اسکندری آن‌گاه از دو رهیافت نظری مطرح در این حوزه‌ها یعنی «نظریه ذهن کاو» و «نظریه‌ی تصمیم‌سازی عقلانی»^۸ به عنوان مواردی سودمند برای تحلیل رفتار سیاسی رجال قاجاری در شرایط تنگنای ناشی از فشار خارجی یاد می‌کند. وی پس از بحثی کوتاه در معرفی این نظریه‌ها و کارایی آن‌ها برای تحلیل رفتار و عملکرد کنشگران قاجاری در مواجهه با مسائل خارجی، یکی از رایج‌ترین انتقادات وارد بر قاجارها یعنی از دست رفتن بخشی از خاک ایران زمین در دوره‌ی فرمانروایی ایشان را مورد بررسی قرار می‌دهد. بررسی اسکندری مقطع بسیار کوتاهی از رویارویی دو پادشاه نخست قاجار با مسأله‌ی قفقاز را شامل می‌شود و اگرچه نتیجه‌گیری‌های وی از کاربرد نظریه‌های یادشده برای تحلیل رفتار حکام قاجاری تا حد قابل توجهی موّجه و راهگشا به نظر می‌رسد، پرسش‌های زیادی در این میان همچنان بی‌پاسخ رها می‌شود. مواردی نظیر آشفتگی و گسیختگی نهادین دولت قاجار در رویارویی دیپلماتیک با روس‌ها و نقش آن در تحمیل دو پیمان صلح زینبار، سرشت اقتدار قاجارها و میزان استواری آن، درک آن‌ها از کیفیت قدرت خارجی و غیره. نگرانی رایج از سرشت تعمیم‌گرای نظریه‌ها و غفلت از تفاوت موقعیت‌ها، تمایل به تمرکز بر فکت‌های سازگار با فرضیه و نادیده گرفتن یا کم ارزش انگاشتن موارد ناسازگار و گاه متناقض، نقدهایی است که بر این رویکرد نظری نیز وارد است.

مقاله‌ی نسبتاً مفصل «استفانی کرونین»^۹ در ادامه‌ی مباحث، نگاه گذرا

و در عین حال پرمایه‌ای است به روند اصلاحات نظامی در دوره‌ی قاجار و تکاپوهایی که برای تأسیس یک ارتش جدید در این دوره صورت پذیرفت. کرونین برآن است که عامل اصلی روی آوردن فرمانروایان خاورمیانه‌ای به اصلاحات نظامی در قرن نوزدهم/ سیزدهم، شکست‌های پی در پی آن‌ها از قدرت‌های اروپایی به ویژه روس‌ها بوده است (P.48). بررسی کرونین نشان می‌دهد که پادشاهان نخست قاجار در مقایسه با جانشینان خود از توان بیشتری برای گردآوری نیرو برخوردار بودند و شمار سپاهیان ایرانی در جبهه‌ی قفقاز بیش از نیروهای روسی بود. اما محرومیت این نیروی نظامی از یک سازمان نظام‌مند، آموزش‌های جدید، اسلحه و توپخانه باعث ناکامی آن‌ها در برابر دشمن روسی شد. کرونین سپس با بررسی دوره‌های مختلف و تکاپوهایی که عمدتاً با محوریت جلب همکاری خارجی برای تأسیس یک نیروی نظامی جدید صورت پذیرفت، نشان می‌دهد که بی‌ثباتی سیاسی و فقدان منابع مالی، مهم‌ترین موانع بر سر شکل‌گیری یک ارتش قدرتمند در ایران این زمان بوده است. همچنین این بررسی نشان می‌دهد که به چه ترتیبی ارتش محدود و ناتوان قاجار در پی ناکامی‌های مستمر در برابر متجاوزان خارجی، نهایتاً به ابزاری برای تثبیت و حفظ اقتدار لرزان پادشاهان قاجاری در داخل و گسترش تدریجی آن به مناطق مختلف این سرزمین تبدیل گشت. پایداری نسبی بریگاد قزاق در مقایسه با موارد پیش از خود، آن هم به دلیل پشتیبانی قاطع روس‌ها از این نیرو، به عنوان ابزار اصلی حفظ نفوذ خود در ایران، حمایت اولیه انگلیسی‌ها از نیروهای ژاندارمری و اقدام آنان در تأسیس پلیس جنوب به عنوان نیروی مستقل و وفادار به آن کشور پس از بروز گرایش‌های ملی‌گرا در میان نیروهای ژاندارمری و با هدف پشتیبانی از اجرایی شدن قرارداد ۱۹۱۹ و کوشش دولت‌های مشروطه برای تأسیس ارتش نوین در ایران با ترکیب و سازماندهی دوباره‌ی نیروهای موجود، نکته‌های جالب دیگری است که کرونین در ادامه‌ی مطالب خود به آن پرداخته است.

«گراهام ویلیامسون»^{۱۰} در مقاله‌ی بعدی موضوع جنگ محدود ایران و عثمانی در فاصله سال‌های ۱۸۲۱ تا ۱۸۲۳ میلادی (۱۲۳۶ تا ۱۲۳۸ قمری) را به بحث گذاشته است. وی در این بررسی ضمن ارائه‌ی گزارشی نسبتاً جامع از این کشاکش که نزدیک به دو سال به طول انجامید و جنبه‌های مختلف آن، برآن است تا به این پرسش پاسخ دهد که چرا با وجود برتری نظامی ایران در این رویارویی، پیمان صلح ارزروم (۱۲۳۸/۱۸۲۳) دستاورد قابل توجهی برای این کشور نداشت. آن طور که نتیجه‌گیری ویلیامسون نشان می‌دهد، شیوع بیماری وبا در میان سربازان ایرانی، درست در اوج

پیش‌شرط تثبیت نسبی اقتدار حکومت قاجارها، پرداخت بهای گزافی چون چشم‌پوشی از بخش‌های قابل توجهی از گسترده‌ی سرزمینی ایران کهن در مناطق شمال غربی، شمال شرقی و شرق و تمکین در برابر قدرت‌های نوظهور خارجی بود

جنگ و صلح

نگاهی به روند رویارویی نظامی قاجارها در مناطق سرحد و متنازع فیه، حاکی از عقب‌نشینی پیوسته و گریزناپذیر آنان در برابر متجاوزان و کنار نهادن تدریجی رؤیای سلطنت بر سرتاسر قلمرو شاهنشاهی صفویان بود

جنگ و صلح

شکست نظامی چند سال پیش این قدرت استعماری در افغانستان (زمستان ۱۲۵۷/۱۸۴۲) برآورد می‌کند (P.۱۱۵) و معتقد است باعث تقویت موضع لندن درباب لزوم تخلیه‌ی خاک و کنار نهاده شدن سیاست پیشروی به سوی بوشهر شد. از دیگر سو، پیامدهای اقتصادی این رویارویی باعث ورود تجار به عرصه‌ی روابط ایران و بریتانیا و تلاش این قشر به نسبت متنفذ اجتماعی برای پایان بخشیدن به اختلافات دو کشور شد. ضمن این که شکست محمدشاه در این جنگ زمینه‌ساز کاهش اقتدار حکومت مرکزی شد که بالا گرفتن طغیان مردم شیراز علیه حاکمان محلی و رونق کار لوتی‌ها در اصفهان از پیامدهای آن بود.

«لارنس پوتر»^{۱۲} که مقاله‌ی وی نخستین مورد از بخش دوم کتاب با عنوان «صلح» است، در جستاری روند تحکیم حاکمیت ایران در خلیج فارس در قرن نوزدهم / سیزدهم را مورد بررسی قرار داده و بر آن است تا تصویری جامع از این روند به دست دهد. پوتر در این بررسی نخست نگاهی گذرا دارد به اوضاع سواحل شمالی و جزایر خلیج فارس در دوره‌ی پس از صفویه و نشان می‌دهد که با وجود ناآرامی‌های داخلی و تشنگی که در جریان آمد و رفت سلسله‌ها بر کشور حاکم شده بود، اقتدار نسبی حکومت مرکزی بر این پهنه از سرزمین ایران چه به طور مستقیم و چه با واسطه‌ی حاکمیت شیوخ عرب محلی حفظ شده بود و فرمانروایان محلی این صفحات در درجه‌ی نخست نیازمند تأیید مشروعیت خود از سوی دولت حاکم بر ایران بودند. البته به نوشته‌ی وی، اذعان به این نکته نیز ضروری است که آشفتگی و نابسامانی در داخل ایران و خصوصاً گرفتاری حکومت مرکزی طبعاً نوسان میزان خودمختاری این حکام محلی را در پی داشت و فرمانروایان مرکز ناگزیر از مدارا با آنان بودند. به نوشته‌ی پوتر، سه پادشاه نخست قاجار متأثر از موقعیت نااستوار خویش و گرفتاری در مناطق شمالی و شرقی کشور، توجه خاصی به موضوع خلیج فارس و تثبیت اقتدار خود در آن جا نداشتند (P.۱۲۵). در دوره‌ی فتحعلی شاه، تدبیر مسائل این پهنه از ایران زمین به فرمانفرمای فارس واگذار شده بود که از اختیارات بالایی هم برخوردار بود. در دوره‌ی محمد شاه نیز باوجود اهمیت چشمگیر تحولات در این مناطق، کوتاهی دوره‌ی حکومت از سویی و مسأله‌ی هرات از دیگر سو مانع از توجه بیشتر به خلیج فارس بود. تنها ناصرالدین شاه بود که در جریان حکومت پنجاه ساله‌اش به تدریج اقتدار تهران را بر سراسر پهنه‌ی خلیج فارس از خرمشهر تا چابهار و جزایر ایرانی آن گستراند. به شکلی که گوزن در اوایل دهه‌ی ۱۸۹۰ میلادی معتقد بود که «برای نخستین بار در سیصد سال اخیر، حکومت ایران اقتدار

پیروزی‌های نایب‌السلطنه و برادرش محمدعلی میرزا، علت اصلی پایان بخشیدن به جنگ بود. در عین حال، ناراضی‌های داخلی از جنگ، خستگی عباس میرزا از ادامه‌ی درگیری‌ها و ته کشیدن خزانه از دیگر دلایل پایان بخشیدن به این جدال بود (P.۱۰۸). ویلیامسون شاه را نیز با وجود اقدام هوشمندانه‌اش در بسیج نیرو در همدان در این زمان، از موافقان پایان جنگ می‌داند، اما اشاره‌ای به ناخوشنودی شاه از پیش‌نویس پیمان صلح که در اسناد مرتبط با این موضوع آشکارا دیده می‌شود، ندارد. هیچ اشاره‌ای نیز به نقش انگلیسی‌ها در این زمینه و تأثیر احتمالی مخالفت آن‌ها با ادامه‌ی جنگ در روند صلح نشده است. همچنین نویسنده با اشاره به «یافته‌های تحقیقات جدید» از نقش مؤثر یرملوف در افروخته شدن آتش این جنگ سخن می‌گوید، اما از منبع یا منابعی که مبنای این ادعای وی است، نامی نمی‌برد. با این حال، تهیه‌ی جداول آماری از تعداد و ترکیب سپاهیان ایرانی، تشریح شرایط داخلی عثمانی در این زمان و نقش جنبه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، مذهبی و قلمروی اختلاف دو کشور در بروز این جنگ از مزیت‌های این پژوهش است.

مقاله‌ی بعدی به قلم «ونسا مارتین»^{۱۱} که پایان بخش قسمت اول این مجموعه با موضوع جنگ است، جنگ اول هرات (۱۸۳۸-۱۸۴۱/۱۲۵۳/۱۲۵۶) را از منظری متفاوت مورد بررسی قرار داده است. مارتین در این بررسی با اشاره به این که مسائل مربوط به رقابت‌های استعماری و جنگ و جدال‌های مرزی ایران در دوره‌ی قاجار عمدتاً از نقطه نظر سیاسی مورد توجه قرار گرفته است، رویکردی اجتماعی را به این موضوع طرح می‌کند. او با تمرکز بر جریان جنگ اول هرات، بر آن است تا رفتار جامعه‌ی ایرانی در قبال این جنگ و تأثیر این رفتار بر تصمیم‌گیری متولیان امور را بررسی کند. کانون اصلی توجه وی در این جستار، واکنش اجتماعی مردم فارس، بوشهر و خارک به جنگ اول هرات است که به اذعان وی با توجه به کیفیت منابع پرداختن به آن نواحی و ارائه گزارشی از تحولات اجتماعی آن‌ها آسان‌تر است. در عین حال وی نگاه گذرایی هم به دیگر نواحی ایران به‌ویژه صفحات شرقی و کیفیت سلوک حاکمان محلی این نواحی در قبال این جنگ دارد. همان‌گونه که مارتین نشان می‌دهد، تأثیر جنگ و پیامدهای آن بر رفتار اجتماعی مردم ایران در این زمان، جنبه‌های مختلفی داشت. از سویی، مقاومت جدی مردم صفحات جنوبی به‌ویژه جزیره خارک در برابر اشغال موقت این جزیره، ضربه‌ای به حیثیت بریتانیا در خلیج فارس بود. چیزی که مارتین شدت آن را حتی بیشتر از

کرونین بر آن است که عامل اصلی روی آوردن فرمانروایان خاورمیانه‌ای به اصلاحات نظامی در قرن نوزدهم / سیزدهم، شکست‌های پی در پی آن‌ها از قدرت‌های اروپایی به ویژه روس‌ها بوده است

می‌دهد، حکومت قاجار به ویژه در دوره‌ی ناصرالدین شاه تلاش کرد تا اقتدار خود بر خلیج فارس را تا حد امکان گسترش دهد و اقداماتی نظیر انتقال مرکز گمرک جنوب از بوشهر به شیراز و کنار نهادن شیوخ «آل مذکور» از حکومت بر بوشهر، گسترش کارگزاری‌ها به عنوان نهادهای نوین سیاسی در این ایالات، تأسیس یک نیروی دریایی محدود با وجود سنگ اندازی‌های انگلستان و موانع مالی و پافشاری ناصرالدین شاه در کوتاه کردن دست عمان از بندرعباس به رغم کارشکنی انگلیسی‌ها از آن جمله بود (p. ۱۳۲). همان‌طور که نویسنده در نتیجه‌گیری تأکید می‌کند، ضعف تاریخی ایران در مقوله‌ی نیروی دریایی، مهم‌ترین عامل ناکامی‌های دولت قاجار در گسترش بیشتر اقتدار خود در خلیج فارس بود (p. ۱۴۱). بر همین مبنا بود که بریتانیا نیز توانست با حمایت از حکومت‌های نوظهور عرب کرانه‌های جنوبی، این پهنه را عملاً به قلمرو استعماری خود منضم کند و در تحولات بعدی منطقه نیز جای پای محکمی برای خود باز کند.

«ریچارد شوپیلد» در مقاله‌ای با عنوان «تحدید مرز: تکاپوهای نیمه‌ی

جدی و گسترده‌اش را بر کرانه‌های شمالی و جزایر خلیج فارس تثبیت کرده است» (p. ۱۲۶). پوتر نگاهی هم به روند ظهور اعراب در کرانه‌های جنوبی خلیج فارس دارد که البته در عین سودمند بودن، بسیار گزیده و کوتاه است. بیان وی از سیاست بریتانیا در خلیج فارس نیز بسیار گذرا و نارساست و خصوصاً چندان به نقش مداخلات این قدرت استعماری در شکل‌گیری و تثبیت شیخ‌نشین‌های عرب کرانه‌های جنوبی خلیج فارس به عنوان مدعیانی نوحاسته و سودمند به حال سیاست استعماری آن قدرت نپرداخته است. در این مورد پوتر بر نگرانی انگلیسی‌ها از تسلیم ایران در برابر روسیه و گسترش نفوذ آن کشور به این بخش از کرانه‌های راهبردی هند، به عنوان محور اصلی سیاست بریتانیا در قبال ایران قاجاری تأکید می‌ورزد. در مورد سیاست قاجارها در خلیج فارس پوتر بر این باور است که هنر شاهان و سیاست‌ورزان قاجاری که در چنبره‌ی دو قدرت امپریالیستی رقیب در شمال و جنوب قلمرو خود گرفتار آمده بودند، حفظ اقتدار و موجودیت سیاسی خود با توسل به مذاکره، دیپلماسی‌ای پیچیده و گاه دوپهلوی بود. همان‌طور که پوتر نشان



جنگ مشروطه خواهان تبریز با شاه قاجار و حامیان روسی او

ضعف تاریخی ایران در مقوله‌ی نیروی دریایی،
مهم‌ترین عامل ناکامی‌های دولت قاجار در گسترش
بیشتر اقتدار خود در خلیج فارس بود

جنگ و صلح

که این مذاکرات به آن‌ها اجازه می‌داد مرزهای قلمرو خود را به زبان ایران گسترش دهند (P. ۱۳۹). مقاله‌ی شوفیلد گزارش جامعی از سه موضوع ارائه می‌کند: فعالیت کمیته‌ی چهارجانبه‌ی تعیین مرز در فاصله سال‌های ۱۸۵۰-۱۸۵۲، کیفیت حضور نمایندگان قدرت‌های میانجی در این مذاکرات و تکیه‌ها و نقش آن‌ها در ترسیم نقشه‌ی نهایی مرز ایران و عثمانی در دهه ۱۸۶۰ و سوم، تجدید تکیه‌ها در نیمه‌ی دهه‌ی ۱۸۷۰ و روند آن. تبیین شوفیلد از انگیزه‌ی دو قدرت استعماری از دخالت مؤثر در مسائل مرزی ایران و عثمانی، عمدتاً ناظر است بر نقش عامل تجارت. به نوشته‌ی وی، علاقه‌ی روس‌ها به تثبیت نفوذ و اقتدارشان در قفقاز و نیز نگاه جدید بریتانیا به حوزه بین‌النهرین و اهمیت ثبات و امنیت آن به عنوان یک حوزه‌ی بکر تجاری انگیزه‌ی اصلی این میانجیگری بود. ضمن این که عوامل دیگری چون اجماع پنج قدرت بزرگ اروپایی برای مقابله با محمدعلی پاشا، حمایت انگلستان از ارتقای همکاری روسیه و عثمانی در حوزه‌ی تجاری مدیترانه (لوانت) و نیز علاقه‌مندی آن کشور به گسترش مناسبات تجاری خود با ایران پس از امضای قرارداد تجاری با این کشور در سال ۱۲۵۶/۱۸۴۱ از دیگر عوامل مؤثر در این قضیه بود که عمدتاً دارای سرشتی تجاری - اقتصادی بود. بررسی شوفیلد از روند تکیه‌ها برای تعیین مرز ایران و عثمانی نشان‌دهنده‌ی چالش‌های فراوانی است که پیش روی نمایندگان حاضر در این جریان بود. جدا از کارشکنی‌های متعدد ترک‌ها که اشغال قطور در سال ۱۸۴۹ نمونه‌ی بارز آن بود، مسأله‌ی عشایر مرزی، طول مرز و عدم ثبات اوضاع داخلی عثمانی از آن جمله بود. نقل شوفیلد از روایت کمال^{۱۶} ناظر بر جریان فرساینده‌ی مأموریت وی حاکی از آن است که نمایندگان ناظر در این مذاکرات در پایان دهه‌ی ۱۸۷۰ امید چندانی به نتیجه‌بخش بودن دیپلماسی میانجی‌گری و ادامه‌ی حضور خود در جریان این مذاکرات نداشتند (P. ۱۶۸). با این وجود، همان طور که نویسنده اذعان دارد، تجربه‌ی دیپلماتیک مزبور با وجود جنبه‌های منفی و کسالت‌بار آن، دستاوردهایی نیز برای دو قدرت میانجی به همراه داشت. نخست، اثبات این نکته که حل مسائل ارضی از این دست پیش از هرچیز نیازمند تدوین اصول مرتبط با آن در حوزه حقوق بین‌الملل است و نمی‌توان توقع داشت که دولت‌ها از دقایق و ظرایف مربوط به تعیین مرز قلمرو خود بگذرند. دوم، با وجود تجربه‌ی قابل توجه بریتانیایی‌ها در دو زمینه‌ی تعیین خطوط مرزی و مدیریت و نظارت بر مذاکرات مرزی در پایان قرن نوزدهم، در این مورد هنوز در آغاز راه بودند (P. ۱۶۸).

سه فصل پایانی کتاب، مقالاتی را شامل می‌شود که عمدتاً بر مسائل

دوم قرن نوزدهم برای تعیین و ترسیم مرز ایران و عثمانی» گزارش جالبی از روند فرساینده و زمان‌بر تعیین مرز ایران و عثمانی در فاصله‌ی سال‌های ۱۲۶۶/۱۸۵۰ تا ۱۲۹۰/۱۸۷۶ به دست داده است. پیش از این فریدون آدمیت در کتاب «امیر کبیر و ایران»، گزارش مفصلی از روند مذاکرات ارزروم (۱۲۵۹-۱۲۶۳/۱۸۴۳-۱۸۴۷) که نهایتاً منتهی به امضای عهدنامه ارزروم گشت، به دست داده است^{۱۳} و مقاله‌ی شوفیلد در واقع ادامه‌ی همان روند و سرانجام کار را به بحث گذاشته است. البته شادروان آدمیت خود نیز در همان کتاب نگاهی گذرا به مقطع مزبور داشته است^{۱۴} اما شوفیلد در این مقاله، افزون بر گزارش مفصل و بسی دقیق‌تر سیر مذاکرات و نتایج آن تأکید ویژه‌ای هم بر نقش دو قدرت میانجی یعنی روسیه و بریتانیا در این مسأله دارد. او بر آن است تا نشان دهد که دو کشور میانجی در جریان حضور خود در روند این مذاکرات و منازعات مرزی کم‌کم به این جمع‌بندی رسیدند که شناختشان از عمق و دامنه‌ی اختلافات دو کشور همسایه چندان واقعی نیست. ضمن این که اقتدار دو قدرت میانجی و جایگاه‌شان در جریان این مذاکرات آن اندازه استوار نبود که توان تأثیرگذاری قطعی بر تصمیمات ایران و عثمانی را داشته باشند (P. ۱۶۹-۱۷۰). شوفیلد همین نکته را مهم‌ترین علت بی‌نتیجه ماندن چند دور از مذاکرات و تشکیل سه کمیسیون مختلف برای حل اختلافات مرزی و ترسیم نهایی مرز دو کشور در فاصله‌ی بیش از نیم قرن می‌داند. نکته جالبی که شوفیلد به آن اشاره می‌کند، نگاه ترک‌ها به نفس این مذاکرات است که ظاهراً در بررسی‌های موجود کمتر به آن توجه شده است. به باور وی، به رغم کارشکنی‌های متعدد و فرساینده‌ای که گزارش آدمیت تا اندازه‌ای جوانبی از آن را برنموده است، ترک‌ها به دو دلیل هوادار شرکت در مذاکرات تعیین مرز بودند؛ نخست آن که این مذاکرات را فرصتی برای رسمیت بخشیدن به اقتدار خویش بر نواحی دورافتاده و دسترس‌ناپذیر قلمرو مورد ادعایشان می‌دانستند. چراکه نگاهی به روند تاریخی حضور دولت عثمانی در بخش‌های شرقی و مورد اختلاف قلمرو خود، حاکی از سرشت نالاستوار و متزلزل اقتدار ترک‌ها در این نواحی است. ضمن این که در این زمان عامل دیگری هم بر نگرانی‌های پیشین دولت عثمانی در این بخش از قلمروش افزوده شده بود که شوفیلد به آن اشاره نکرده است و آن اقدام خزنده‌ی دولت انگلستان در تعریف سیاست مستقلی در قبال پاشانشین بغداد در برابر استانبول و جلب نظر مساعد پاشاهای شبه‌مستقلی چون علی پاشا به این سیاست بود^{۱۵}. سیاستی که تلاوم و توسعه‌ی آن زمینه‌ساز گسترش چشمگیر نفوذ بریتانیا در بین‌النهرین و نقش آن در تأسیس کشور عراق بود. انگیزه‌ی دیگر ترک‌ها به باور نویسنده آن بود

تاریخ اجتماعی - اقتصادی تمرکز دارند. **منصوره اتحادیه** در جستاری به بررسی اجمالی اوضاع اجتماعی- اقتصادی ایران در فاصله‌ی سال‌های ۱۸۷۵ تا ۱۹۲۴ میلادی پرداخته است. موضوعی که اتحادیه در این بررسی بر آن تمرکز کرده، آشکال جنایت در ایران این زمان و علل آن است. اتحادیه مبنای بررسی خود را متون رسمی و غیررسمی مرتبط با اوضاع اجتماعی دوره متأخر قاجار قرار داده است که عبارت اند از: گزارش‌های تلگرافی گردآوری شده در مجموعه‌ی «مخابرات استرآباد» و دربرگیرنده سال‌های ۱۳۲۶-۷/۱۹۰۸ تا ۱۳۲۴-۳/۱۹۲۴ «وقایع اتفاقیه» شامل گزارش‌های خفیه‌نویسان انگلیس از اوضاع ایالت فارس در فاصله سال‌های ۱۳۲۲-۳/۱۸۷۵ تا ۱۲۹۲-۳/۱۹۰۳ تا ۱۳۲۰-۲۱/۱۹۰۳ و نیز روزنامه‌های رسمی «وقایع اتفاقیه» و «دولت علیه»، «ایران» و موارد غیررسمی «حبل‌المتین» کلکته و «رعد». رویکرد خانم اتحادیه به موضوع مورد بحث بدیع و جالب است و روشی سودمند برای تحلیل داده‌های موجود در متون یادشده با هدف دستیابی به درکی از اوضاع اجتماعی دوره مورد نظر است. در عین حال همان گونه که نویسنده نیز خود تأکید کرده (P. ۱۸۱) این مقاله‌ی فشرده در حکم طرح موضوعی است که می‌تواند با بررسی‌های ژرف‌تر و جامع‌تری در آینده تکمیل شود. نتیجه‌گیری نویسنده حاکی است در دوره مورد بررسی، افزایش نرخ راهزنی در مقایسه با سرقت و دزدی چشمگیرتر بوده و عمدتاً نیروهای ایلی در آن نقش داشته‌اند. چیزی که نشان دهنده‌ی کاهش امنیت در مناطق حاشیه‌ای در مقایسه با شهرها می‌تواند تلقی شود. ضمن این که بنا بر استنتاج اتحادیه، نامنی را ضرورتاً نباید تابعی از شرایط رکود اقتصادی دانست بلکه بیشتر از ساختار جامعه و روابط اجتماعی متأثر است. همچنین این بررسی نشان می‌دهد که حکام و فرمانداران دولتی نه تنها توان و قابلیت لازم برای مقابله با این ناامنی‌ها و رشد جنایت را نداشته‌اند، بلکه خود در مواردی از عوامل گسترش آن بوده‌اند. **علی قیصری** در مقاله‌ی بعدی این مجموعه با تحلیل داده‌های موجود در یکی از متون پراهمیت مرتبط با اوضاع اجتماعی - اقتصادی دوره‌ی واپسین قاجار یعنی «خاطرات حاج محمدتقی جورابچی» کوشیده است تا پرتوهای نوی بر اوضاع اجتماعی ایران در آستانه‌ی انقلاب مشروطیت و دوره پراشوب ۱۳۳۳-۴/۱۹۰۶ تا ۱۳۲۸-۹/۱۹۱۱ با محوریت نقش تجار و موقعیت ایشان در این زمینه بیافکند. قیصری با اشاره به آثار مشهور دیگری که پیش از این به عنوان منابع پژوهش در این موضوع مطرح بوده‌اند، نظیر گزارش‌های **اسماعیل امیرخیزی**، **کسروی**، **دولت‌آبادی**، **ناظم‌الاسلام کرمانی** و... «خاطرات حاج محمدتقی جورابچی» را از این نظر که امکان ترسیم تصویر روشن‌تری از موقعیت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی تجار در این دوره و موضع‌گیری‌های ایشان در قبال جنبش مشروطیت فراهم می‌کند، منبع ارزشمند و منحصربه‌فردی می‌داند (PP. ۱۸۳-۱۸۴). ضمن این که به نوشته وی در این منبع، تصویر جالبی نیز از زندگی خصوصی جورابچی و جهت‌گیری‌های اجتماعی او به دست داده شده است که درخور اعتنای ویژه‌ای است. نهایتاً موضوعی که در رابطه با اهمیت این کتاب نویسنده بر آن تأکید دارد، مطالبی است که راجع به تأثیر تحولات پس از انقلاب مشروطه و خصوصاً اولتیماتوم روس‌ها و اقدام آنان در تحریم تجاری ایران بر تجاری چون برادران جورابچی، به چشم می‌خورد. پایان‌بخش کتاب، مقاله‌ای است به قلم خانم فرمانفرمائیان، ویراستار مجموعه که به مقوله‌ی «سیاست امتیازات»

در دهه‌های پایانی دوره قاجاریه پرداخته است. نویسنده در واقع بر آن است تا با بررسی شرایط اقتصادی و مالی‌ای که قاجارها را از ناصرالدین شاه به بعد در برابر وسوسه‌ی واگذاری امتیازات به مقاطعه‌کاران فرنگی نهاد، تحلیلی خریدسند از این مسأله به دست دهد. فرمانفرمائیان در آغاز نگاهی گذرا دارد به روندی که نهایتاً به افول شدید اقتصاد تجارت‌محور قاجاریه منجر گشت. به‌ویژه دو مسأله‌ی کاهش تعرفه‌ی تجاری واردات از روسیه و به‌تبع آن هند بریتانیا و فزونی گرفتن واردات نسبت به صادرات و سقوط ویرانگر ارزش مبادله‌ی نقره به عنوان مبنای اصلی مبادلات مالی در ایران که پایه‌ی هم‌زمینه ساز ورشکستگی مالی دولت قاجاریه در روزهای آخر حیات آن بود. بدین ترتیب، نویسنده بر آن است تا مخاطب خویش را به این درجه از افتخار برساند که اقدام قاجارها در واگذاری امتیازات تا اندازه زیادی راهی بود برای رهایی از این وضعیت. در عین حال تأکید اصلی مقاله بر «امتیاز نفت» است که مظفرالدین شاه در سال ۱۹۰۳ به **ویلیام ناکس داری** ارزانی داشت و طولی نکشید که دولت انگلیس با آگاهی از ارزش منحصربه‌فرد این امتیاز آن را در قالب «شرکت نفت ایران و انگلیس» (APOC) تصاحب کرد. به گمان نویسنده، امتیاز داری در مقایسه با امتیازاتی که پیش از این به خارجی‌ها عطا شده بود از اهمیت خاص و یگانه‌ای برخوردار بود و از همین رو باید آن را با نگاهی متفاوت بررسی کرد. چراکه اهمیت همین امتیاز بود که باعث تغییر محسوس نگاه بریتانیا به ایران و فرصت‌های موجود در این سرزمین و به‌تبع آن، تغییر چشمگیر سیاست آن دولت در قبال ایران گشت. به طوری که دیپلمات‌هایی چون **سرپرسی کاکس** و **سرجان کدمن** و رفقای ایشان در لندن نیز زمینه را برای ورود به مرحله نوی از دیپلماسی با محوریت گسترش نفوذ سیاسی با هدف حفظ منافع اقتصادی در ایران فراهم دیدند. تحولی که دولت محتضر مظفرالدین شاه نه درک روشنی از آن داشت و نه توان طرح سیاستی متناسب با آن برای حفظ اقتدار و ستواری بخشیدن به پایگاه لرزان حاکمیت خود. اگرچه فرمانفرمائیان معتقد است درآمد ناشی از همین امتیاز در درآمدت به دولت ایران اجازه داد تا در برابر زیاده‌خواهی‌ها و تحکیمات بازیگران اصلی بازی بزرگ مقاومت ورزد.

پی‌نوشت

- 1 . Scylla
 - 2 . Chrybdis
 3. Great Power Rivalry
 - 4 . Power Politics
 - 5 . the Great Game
 - 6 . Rational Utility-Maximizing
 - 7 . Prospect Theory
 - 8 . Rational Decision-Making Theory
 - 9 . Stephanie Cronin
 - 10 .Graham Williamson
 - 11 . Vanessa Martin
 - 12 . Lawrence G. Potter
- ۱۳ . فریدون آدمیت، **امیر کبیر و ایران** (تهران: خوارزمی، ۱۳۷۸)، صص ۶۲-۱۵۴.
- ۱۴ . همان، صص ۵۸۱-۵۹۸.
- ۱۵ . بنگرید به گزارش اینگرام از زمینه‌ی این نفوذ در: Edward Ingram, *The Beginning of the Great Game in Asia, 1828-1834*, (Oxford: Clarendon Press, 1979), pp.143-178, 218-299.
- 16 . Gen. Sir Arnold Kemball